

مهاجرت ایرانیان

به

ناحیه کوهستانی زاگرس

برگرداننده

هایده معیری

از مجله : Journal of Persian Studies
نوشته : BY T. Guyler, Young Jr
برگرداننده : هایده معیری

مهاجرت ایرانیان

به

ناحیه کوهستانی زاگرس

پیشگفتار :

نام ایرانیان زمانی در تاریخ مکتوب شدکه با امپراطوری آشور تصادم کردند و سپس در کوههای زاگرس پخش شدند. برخوردمذکور برای نخستین بار در سالنامه‌های «شلمانصر سوم»^۱ ضبط شده است. در قرن پس از آن کشمکش‌های روزافزونی بین ایرانیان و مردمان بومی زاگرس و آشوریان به منظور تسلط بر فلات غربی ایران درگرفت، تأسیس پادشاهی ماد و شاهنشاهی هخامنشی ایرانیان پیروز را به فتح نهائی رساند و در مراحل بعدی فرهنگی که بوسیله افراد تازه وارد آورده شده بود با عامل نژادی آشوریان درهم‌آمیخت و منجر به ایجاد الگوی خاصی در ناحیه غرب ایران شد که تا به امروز ادامه یافته است. از این‌رو ناحیه مذکور را رویدادهای مربوط به آن برای هر فردی

که توجه خاصی به تاریخ ایران داشته باشد قابل تعمق و بررسی دقیق است . بدینگاه با یگانیهای مربوط به این موضوع بسیار ناچیز و معمولاً نادرست ، مفترضانه و به طرز مأیوس کننده‌ای ناقص هستند . لکن در نتیجه پیش‌رفته‌ای که در سالهای اخیر در شناخت مکشوفات باستان‌شناسی غرب ایران در فواصل سالهای ۱۵۰۰ - ۵۵۰ ق.م روی‌داده ، نکاتی روشن شده است که به احتمال قوی‌پی‌گیری زمان‌دقیق مهاجرت ایرانیان را به مغرب ایران بصورت بحث جامع و قاطعی ارائه میدهد ، و در این باب با استناد به مفروضات مضبوط و عناصر باستان‌شناسی به توجیه نقش تاریخی آن نقاط می‌پردازد دیگر مباحث قابل پی‌گیری متعاقباً به سه بخش تقسیم می‌شود . ۱ - مروری در وضع جغرافیائی و تاریخ نگاری ایرانیان ساکن در نواحی غربی ایران که در زمانهای قبل از هخامنشیان در این نقطه می‌بیستند و بر حسب مدارک با یگانی شده مورد بحث قرار می‌گیرند . ۲ - تصویری از اصالت نیروی فرهنگی این گروه که در با یگانیهای وابسته به باستان‌شناسی این دوره مشاهده می‌شود . ۳ - بررسی جهات موافق و مخالف منابع مضبوط و مفروضات باستان‌شناسی .

«منابع مکتوب»

اخیراً «ریچارد فرای» مطالب مختصراً با استناد به مدارک و شواهد قدیمه درباره ایرانیان اولیه ساکن در نواحی غربی ایران ارائه میدهد که تا اندازه‌ای با موضوع مورد نظر ما ارتباط حاصل می‌کند . بر اساس این مفروضات روابط ساکنین شرق و غرب ایران قبل از پادشاهی هخامنشی روشن می‌شود . در این دوره مسئله قابل توجه رابطه بسیار نزدیک عامل زبانی است مابین پارسی

باستان (لهجه جنوب شرقی ایران) و سعدی (زبانی که ایرانیان ساکن در مشرق) بدان تکلم میکردند. ارتباط و تشابه مزبور احتمال نزدیکی این دو گروه را در زمانی واحد در مشرق ایران خاطر نشان میسازد. فرضیه «بیرونی» درباب پیوستگی خوارزمیان مشرق که در زمانی مشخص با پارسیان پیوستگی نزدیک داشته‌اند عاملیست که نتیجه‌گیری فوق را تأثید و تأکید مینماید.

شواهد مزبور صرفنظر از هرگونه تعصب و قاطعیت، پارتیان ساکن در مشرق و «پارسوا»، «پارسا» یا «پارسیان» ساکن در مغرب را بهم پیوسته میداند. از طرفی دسترسی به عناصر متداول میان اتحادیه قبیله‌ای «ماسازتها» که در مغرب میزیستند، پیوندهای او لیه تاریخی ایرانیان ساکن در مشرق و مغرب را مسلم میدارد. از نظر کلی جزئیات بهم پیوستگی این دو گروه در شرق و غرب مورد بحث ما نیست. آنان قبل از زمان جداسازی شعب «هند و ایرانی» به گروه زبانی «هند و ایرانی» اصول بنیادی زبان مشخصی را دارا بودند. منابع کهن ایرانی که میتوان استنباط‌های گوناگونی از آنان کرد اطلاعات مختصری در اختیار میگذارند. لکن منابع آشوری بهوضوح از «مادیها»، «پارسیها» و «اسکیت‌ها» بعنوان گروه‌های مهم ایران ساکن در غرب ایران یاد میکنند و بیشتر عوامل مختلف این مهاجرت را در نواحی غربی ایران مورد بررسی قرار میدهند. در اینجا لازم است که قبل از طرح جزئیات مربوط به ایرانیان ساکن در مغرب، اشاره مختصری به اساس جغرافیائی این ناحیه و جنبش‌های تازه‌واردین بشود.

کوههای زاگرس از دیدگاه ویژه‌گیهای طبیعی بصورت تپه‌های بیشمار الوند است که در جنوب شرق ایران بعداز بهم پیوستن با کوههای بلند بختیاری از پشت همدان بسوی شمال‌غرب امتداد

می‌یابد و بتدریج در چین خوردگیهای مرزی ایران، عراق و ترکیه امروزی با بخش شرقی دریاچه ارومیه برخوردمیکند. در جنوب غربی یا مغرب الوند، دشت‌های اطراف آن بتدریج با آب رفتهای جلگه بین‌النهرین در یک رشته برجستگیهای موازی تلاقي مینماید. در این ناحیه وجود جلگه‌ی تنگ و باریک مشکلات بسیاری برای ساکنان این نواحی فراهم آورد که منتهی به حرکت جمعی آنان بسوی بخش‌های شمال‌غربی و جنوب‌شرقی شد، که مهمترین این بخش‌ها «ماهی‌دشت» یا محدوده کرمانشاه است. در شمال‌شرقی یا مشرق الوند، موقعیت جغرافیائی و الگوی استقراری مردمان کاملاً متفاوت بود. در بخش شمالی حوزه دریاچه ارومیه قرار دارد که یکی از بزرگترین مراکز مسکونی در زاگرس محسوب می‌شود و بخشی از این ناحیه را تپه‌های پست از کوه‌های بلند جدا می‌کند؛ در دنباله این ناحیه دشت و سیع همدان از بیجار در شمال تا اراک در جنوب ادامه می‌یابد. از همدان بعلت وجود جاده‌های بسیار عبور و مرور انجام و گذرگاهیست برای تهران - قزوین - زنجان که بسوی شرق باز می‌شود. از جهت جنوب به شمال جاده‌های اراک - قزوین، اراک - ساوه، ساوه - همدان، تاکستان - همدان، اپهور - قاراخان - همدان و زنجان - بیجار قرار دارند. راه ساوه و همدان بعلت عدم وجود کوه‌ها و مشکلات ناشی از آن یکی از سهلترین و بهترین مسیرها بشمار می‌رود.

از سوی دیگر دست‌یابی به موانع غربی الوند بنظر مشکل میرسید. راه باستانی خراسان که از همدان - کرمانشاه - شاه‌آباد - سرپل ذهاب - خانقین می‌گذشت بهترین مسیر مستقیمی بود که با پشت سرنهادن کوه‌ها تا دشت بین‌النهرین ادامه می‌یافت. مسیر دیگری که در درجه دوم اهمیت قرار داشت، موانع الوند را تا

شرق سندج طی میکرد و سپس با تغییر جهت و گذشتن از کوههای غربی آن شهر تا داخل کردستان عراق (شمال دریاچه مریوان) ادامه می‌یافت. در جنوب بروجرد جاده‌ای که از ملایر میگذشت تا حدودی دسترسی به جلگه‌های بروجرد را آسانتر میکرد، لکن در ناحیه غربی این بخش رشته کوههای الوند گذرگاه خرمآباد را می‌بست. در منتهاییه محدوده شمال‌غربی، رسیدن به مغرب و شمال بین شهرین به‌غیر از طریق حوزه دریاچه ارومیه فقط از گردنه «رواندوز - گورج» میسر است که راه عبور بسیار مشکلیست.

خصوصیات مهم جغرافیائی که به تاریخ و فرهنگ منطقه غربی ایران فرم و شکل ویژه‌ای بخشیده به قرار زیر است: عامل دست‌یابی به دشتهای غربی ایران از جهت شرقی، بریدگیهای بیشمار در موانع الوند، سهولت دسترسی و عبور از شمال غربی به جنوب‌شرقی در امتداد مسیر داخلی از طریق دریاچه ارومیه تا اراک و بالاخره بریدگیهای این محدوده در موانع غربی می‌باشد.

«مادیها»

مادیها اولین ساکنان کوههای زاگرس میباشند که اسناد آشوری درباره آنان به کرات سخن رانده. از آنان بعنوان «مادیهای متفاوت»، قدر تمدن‌ترین و عظیم‌ترین دستجات ساکن در ناحیه شرقی، مادیهایی که پنهان وسیعی در اختیار دارند، مادیهای متفاوت که در مرز کوه «بیک‌نی»^۲ مستقرند و بالاخره مادیهایی که در جوار کویر

2— Rowanduz - Gorge

3— Bikni

کوه بیک‌نی، کوه لاجورد (کوه دماوند گتوئی) است.
مراجعه شود به کتاب «ایران در عهد باستان»، تالیف دکتر محمدجواد مشکور

حضور عده قلیلی از مادیها در بخش مرکزی زاگرس غربی،
برخوردهای شدیدی بین آنان و بومیان ساکن در منطقه بوجود
می‌آورد، که مهمترین آن کشمکش‌های ساکنان پادشاهی «الی‌پی»^۴
و بومیان شهر «حار حار»^۵ نام برده شده. الی‌پی یک حکومت غیر
ایرانی بود که در بخش مرکزی زاگرس غربی جای داشت و از این
پادشاهی برای اولین بار در زمان «آشور ناسیر پال دوم»^۶ یاد شده‌که

4 → Ellipi

در تقسیمات جدید جغرافیائی این خطه در نزدیکی کرمانشاه کنوئیست. مراجعه شود به «تاریخ ماد» اثر دیوکونف ترجمه کریم کشاورز.

5— Harhar

شهر خارخار که بصورت خارخار XarXar در تاریخ ماد اثر دیوکونف آمده، در زمان باستان به اتحادیه قبایل ماد تعلق داشت و در معیار تقسیمات امروزی جزو دسته تقسیم آن ددشمال همدان ذکر شده است.

6—Assurnasirpal II

به اسرای این شهر اشاره میکند. شهرالی پی تا زمان «آسورهادون^۷» دوم از اهمیت خاصی برخوردار بود ، لکن از آن پس در بایگانیهای آشوری اثری از آن دیده نمیشود . مدارک مذبور از «تالتا -ی^۸» الی پی دست نشانده وفادار «سارگن دوم^۹» که همواره از حمایت مافوق خود برخوردار بود فراوان یاد میکند . در زمان «ایسپبار^{۱۰}» پسر و جانشین «تالتا» سیاست گذشته در ارتباط با آشوریان کماقی سابق ادامه می یابد . اتحاد آشور والی پی در زمان فرمانروائی «سناخریب^{۱۱}» از هم پاشیده میشود و لکن بر تری نظامی آشور، سیاست دوستانه گذشته را یکبار دیگر در خطۀ الی پی اعمال میکند . آشوریها حفظ قدرت در این محدوده را به منظور نظارت بر سیاستهای «عیلام» که بر زاگرس مرکزی چشم داشتند امری حیاتی و ضروری می پنداشتند . شواهد موجود حدود چهرا فیائی «الی پی» و «راشو^{۱۲}» را در مجاورت مرزهای عیلام ذکر کرده اند . بر اساس این اسناد بزرگان عیلام در زمان مرگ «تالتا» فرزند او موسوم به «نی پی»^{۱۳} را که پیشوای ضدآشوری و مدعاوی تاج و تخت «الی پی» بود مورد پشتیبانی قرار دادند و بالاخره آخرین گزارشات دورۀ زمامداری «سناخریب» در بارۀ «الی پی» حاکی از شکست سخت سه متفق یعنی «عیلام» ، «الی پی» و بابل در هشتادین لشکرکشی

7— Assurhadoon II - Essarhadpon II

8— Talta

9— Sargon II

10— Ispabara

11— Sennacherib

12— Rashu

13— Nibi

ونبرد «هادول»^{۱۴} میباشد . چنین بنظر میرسد که پنهانه متصرفاتی «عیلام» تا بخش شمالی زاگرس غربی و نهائی ترین جلگه رودخانه «سیماره - سیمره»^{۱۵} ادامه داشته است . در این نقطه شهرها و وگذرگاههای «بیت‌بوناکی»^{۱۶} و «راشو»^{۱۷} و «در»^{۱۸} قرار داشتند . احتمالاً لفظ «راشو» به بخشهای زیرین منطقه کوهستانی بین «بیت‌بوناکی» و «در» اطلاق میشود . مجموع بررسیهای مذکور به موقعیت جغرافیائی «الی‌پی» در «ماهی‌دشت» که در معیاری وسیعتر تا اواسط جلگه شاه‌آباد ادامه می‌یابد اشاره میکند . بقایای بیشمار واقع در این محدوده حکایت از آن دارد که این ناحیه از کهن‌ترین زمانها دارای اهمیت بسیار بوده است . حکومت «الی‌پی» باتکیه زدن بر سیاست آشور و پذیرفتن هر آنچه بسر او تحمیل میشد مشی جداگانه‌ای را در مقایسه با دیگر عناصر غیر ایرانی ساکن در این سرزمین دنبال میکرد . در اواسط قرن هشتم ق.م بتدريج بعلت درآمیختگی با قدرت مادیها به هویت کامل جداگانه‌ای دست یافت . در دوره زمامداری «تیگلات پالسرسوم»^{۱۹} و «سارگن دوم» برای اولین بار از «بیت‌ایلی»^{۲۰} که در مرزهای «الی‌پی» قرار

14— Hadule

15— Saimarreh

16— Bit - Bunaki

17— Rashu

18— Der

19— Tiglathpileser III

«بیت‌بوناکی» در تقسیمات جغرافیائی عهد باستان منطقه‌ای ذکر شده است در جوار «بیت‌همدان» به نقشه «عبور اسکیتها» از کتاب ماد اثر دیوکونف ترجمه کریم کشاورز مراجعه شود .

20— Bit - Illi

دارد بعنوان متصرفه مادی نام برده میشود و اینکه «سناخریب» بعد از سرکوبی «ایسپبارا» در راه بازگشت به آشور خراج مردم ماد را در این ناحیه (بیت‌ایلی) می‌پذیرد. مکاتبات در باری آشور و ماد در این باب بهوضوح مطالب فوق را تائید میکند. نقش مادیها در مدارک آشوری متفاوت توجیه شده است، گاه از آنان بعنوان خبررسان و قایع «الی‌پی» به دربار آشور و زمانی متفق «ایسپبارا» در طفیان ضدآشوری یاد میشود. در زمان فرمانروائی «اسارهادون»، «الی‌پی» بار دیگر مورد نظر قرار میگیرد، زیرا که بعنوان متعدد مادیها، پادشاهی آشور را تهدید میکند.

شهر «حارحار» نیز با دو قدرت ماد والی‌پی هم بستگی نزدیک داشت و اولین بار در زمان لشکرکشی «شلمانصر سوم» بر علیه مادیها بدان اشاره شده است. در ششمین سال سلطنت «سارگن دوم» شهر مزبور طفیان میکند و بعدها زیر نفوذ «الی‌پی» قرار میگیرد، لکن سارگن دوم انقلابیون را منکوب کرده، شهر را دوباره سازی میکند و نام آنرا به «کارشاروکین»^{۱۰} بر میگرداند، ضمناً حکومت «الی‌پی» را نیز با گماردن فرماندار آشوری مستقیماً زیر نظر میگیرد. گزارشات درباری سالهای پس از این تحولات حاکمی از تدارک بیشمار استعکامات نظامی آشور بر علیه مادیها است. در زمان طفیان ایسپبارا، همانطوریکه با اختصار گذشت، سناخریب نظارت شهرهای متعدد «الی‌پی» را به مقامات مسئول شهر «حارحار» میسپارد. از مکاتبات فرمانداران چنین استنباط میشود که مادیها در جوار استعکامات شهری مستقر واژ آرامشی نسبی برخوردار بودند، فقط گهگاه مورد تهاجم همسایگانی قرار میگرفتند که به اسبهای آنان چشم داشتند. «کار - شاروکین» از نظر مساحت

جغرافیائی بسیار وسیع و در مسیر جاده‌های متعددی قرار داشت و دستجات نظامی آشوری از همان طریق به بخش مرکزی ایران غربی راه می‌یافتند. دو مسیر مهمی که در زیر بدانها اشاره خواهد شد از ناحیه مزبور میگذشت. یکی از ناحیه جنوپرشقی «دورآشور^{۲۲}» از استحکامات نظامی آشوری در شهر «زاموا^{۲۳}» (جنوب کردستان عراق) میگذشت و سپس از دیاله در نزدیکی مرز ایران و عراق نیز عبور کرده، بتدریج در منتهای شمال‌غربی «روانسار^{۲۴}» به «ماهی‌دشت» وارد میشد. دیگری از ناحیه شرقی سلیمانیه در شمال دریاچه «مریوان» و در جهت شرق سندج ادامه می‌یافت. از طریق سندج به همدان و «ماهی‌دشت» میتواند و مسیر را برگزید. ۱— در جهت ناحیه شرقی از فراز الوند به دشتهای شمالی همدان. ۲— از ناحیه جنوبی مسیر سهل‌العبور رودخانه‌ای به ماهی‌دشت. نخستین مسیر بعلت کیفیات پیچیده جغرافیائی و مقاومهای بومیان ساکن در آن دور از دسترس باقی میماند، مضافاً براینکه جاده‌ای که دیاله را قطع میکرد به دلیل بالا آمدن سطح آب رودخانه که نمونه‌اش در سال ۱۹۶۵ دیده شده راه عبور را در بسیاری از فصول غیر ممکن میساخت. اگر چه لزوم ایجاد پل‌های دائمی در این راه کاملاً احساس میشد و لکن ایجاد آن خطر مقاومت بومیان را نیز چندین برابر میکرد. معنداً، علیرغم کلیه مشکلات راه‌یابی به «ماهی‌دشت» از این مسیر مستقیم بهتر صورت میگرفت. دومین مسیری که از سندج به «مریوان» میرفت، اگرچه خالی از اشکال نبود ولکن به دلیل مواضع کمتر عابرین و مهاجمان

22— Dur - Assur

23— Zamua

24— Ravansar

را با اشکال کمتری رو برو میساخت. از شواهد چنین بر می‌آید که معمولاً آشوریان مسیر «مریوان - سندج» را به منظور دست‌یابی به ناحیه مرکز ایران غربی انتخاب میکردند.

موضع «کار - شاروکین» در منتهایه یکی از مسیرهای نامبرده قرارداشت که از نظر خطوط ارتباطی با آشور حائز اهمیت بوده و با ایالات «الی پی» و «ماد» که بعنوان حکومتهای محلی متبع انجام وظیفه میکردند ارتباط نزدیک برقرار میکرد. نقوش مکشوفه استحکامات نامبرده نشان میدهد که این محدوده بر روی رودخانه‌ای قرارداشته است، زیرا که کشف سیل‌گیرهای که بمنظور جلوگیری از سیلاب بناسده این ادعا را به ثبوت میرساند. ضمناً گزارشاتی در دست است که از جزئیات نحوه ساختمان سیل‌گیرهای میکند. دسترسی به کشف استحکامات واقع در محدوده بین روانسار و حد مرزی ایران و عراق در مسیر جاده‌ای که به «دورآشور» می‌انجامید عملاً با عدم موفقیت رو برو شده است، لکن از بقایای استحکامات واقع در منتهایه شرقی «ماهی دشت» چنین مشهود است که در فواصل قرون هشتم تا هفتم ق-م آشوریها میباشستی که دخل و تصرفاتی در ناحیه مزبور داشته باشند، زیرا استحکامات مزبور راه بازگشت به آشور را از طریق دو ناحیه «الی پی» و «دورآشور - روانسار» مستقیماً زیر نظر داشته است.

بقایای بدست آمده‌ای که در بالا بدان اشاره شد هیچیک در مسیر رودخانه قرار نداشتند واز شواهد موجود در باره موقعیت جفرافیائی «کار - شاروکین» چنین استنباط میشود که این شهر در نزدیکی «الی پی» قرار داشت نه اینکه جزئی از آن بوده باشد، از این‌رو با توجه به دلایل مزبور موضع جفرافیائی «کار - شاروکین» نمیتوانست در «ماهی دشت» قرار گرفته باشد. تپه‌های اطراف

سنندج حکایت از نفوذ مستقیم ساکنان آن بر شمال‌ترین بخشها دارد که به عنوان راه عبور و مرور شمال به جنوب مورد استفاده قرار میگرفت واز «الی‌پی» به سنندج میرسید . موقعیت مکانی بخش مذکور مشابه «کار – شاروکین» ذکر شده است . اگر چه اثری از نمای این شهر (کار – شاروکین) در دست نیست و لکن سفالینه‌های بدست‌آمده از محدوده سنندج ، احتمال کشف «کار – شاروکین» را در کاوشهای بعدی میدهد : (از این‌رو بهترین فرضیه نکات بازسازی شده متوجه مسیری است که به سنندج می‌انجامد تا به‌ماهی داشت) . در نتیجه اگر مادیها در بخش مرکزی زاگرس غربی متمرکز بوده باشند که جای شک دارد ، موقعیتی مشابه آنچه که در زمان استقرار در ناحیه شمال‌غربی یعنی دقیقاً در بخش جنوبي حوزه دریاچه ارومیه داشتند بدست آوردنند . نقش ایرانیان در از بین برداشتن موانع جغرافیائی مابین دشت‌های همدان تا حدود دریاچه ارومیه و پاک‌سازی محیط از کلیه عناصر غیر ایرانی که مهمترین آنان مانناها ذکر شده‌اند بسیار مؤثر بوده است . قدرت بیش از اندازه مانناها در این خطه باعث اعمال فشار‌های سنگینی بر دیگر اقوام بومی از سوی آنان می‌شد . اگر چه حدود متصرفات مانناها دقیقاً مشخص نشده و لکن شواهد موجود اشاره‌ای دارند براینکه دامنه نفوذ آنان در اطراف دشت‌های حاصلخیز سواحل جنو بشرقی دریاچه ارومیه متمرکز بوده و به احتمال قوی از جهت شمالی و شرقی دریاچه ارومیه تا مراغه واز جهت جنوبی تا «بوکان^{۴۵}» و محتملاً تا سقز نیز ادامه داشته است . در باب بر خورد ایرانیان (که بی‌شك همان مادیها بودند) و مانناها شواهد بسیار روشنی در دست است . در زمان «شلمان‌نصر سوم» در مرزهای

متصرفاتی مانناها حکومت کوچکی تشکیل گردید که رهبری آنرا فردی موسوم به «آرتاساری^{۲۶}» به عهده داشته که ملت او را ایرانی ذکر کرده‌اند. گزارشات دوره زمامداری «سارگن دوم» نیز از ایرانی دیگری موسوم به «باگدادتی^{۲۷}» نام میبرد که در بخش دیگری از محدوده متصرفاتی مانناها موسوم به «اوئیش‌دیش^{۲۸}» فرمان میراند. در زمان «آسورهادون» مانناها و مادیها بصورت دو قدرت متحد علیه آشور درمی‌آیند و در این‌باره با استناد به مدارک موجود از ارتباطات جغرافیائی این دو قوم در معیاری وسیعتر کسب اطلاع میکنیم. از جزئیات هشتمین لشکرکشی سارگن دوم مشهود است که آشوریها «متاتی^{۲۹}» پادشاه یاغی «زیکرتو^{۳۰}» را شکست میدهند. در بسیاری از اسناد «زیکرتو» یک ایالت ماننائی ذکر شده است، در حالیکه «متاتی» یک ایرانی - الاصل «زیکرتو» احتمالاً یک فرمانروائی کوچک مادی واقع در مرز شرقی متصرفه مانناها بوده است. بازسازی بخش مربوط به هشتمین لشکرکشی که در بالا بدان اشاره شد هویت جغرافیائی «زیکرتو» را هرچه بیشتر روشن میسازد. «سارگن دوم» در این

26— Artasari

27— Baghadatti

28— Uishdish

اوئیش‌دیش در حوالی مراغه کنونی واقع بود. نقل از «تاریخ ماد» تالیف دیوکونف، ترجمه کریم کشاورز.

29— Mettati

30— Zikirtu - Zakirtu

در کتاب «ایران در عهد باستان» دکتر مشکور «زیکرتوها» که بقول یونانیان همان «ساگارتی‌ها» بودند و در (حوالی تبریز کنونی) میزیستند. اقامتگاه همین طایفه در تاریخ ماد اثر دیوکونف ترجمه کشاورز در (حوالی میانه واردبیل کنونی) تعیین شده است.

لشکرکشی بعداز اینکه از وفاداری مردم «گیزیل بوندا^{۳۱}» مطلع شد، استحکامات «سیرداکا^{۳۲}» را بسوی متصرفات قدرتمند مادیها و مانناها ترک کرد. («گیزیل بوندا» از نظر موقعیت موضع جغرافیائی ناحیه کوهستانی دور افتاده‌ای بود که نقش جدا کننده متصرفات مادیها و مانناها را ایفا میکرد). سارگن در ادامه مسیر فوق «به پانزیش^{۳۳}» که در مرز «زیکرتو» قرار داشت میسد و منطقه نامبرده را مجهز به تدارکات منظم جنگی می‌یابد. «رأیت^{۳۴}» در این باره نظریه‌ای دارد منوط براینکه لشکرکشی «سارگن دوم» به «تاتائوکائی^{۳۵}» نوعی مانور جنگی برعلیه «زیکرتو» بوده که در بخش‌های شمالی و مرکزی زرینه رود قرار داشت و از آن مسیری منشعب میشدکه از طریق دشتهای همدان به داخل دریاچه ارومیه راه می‌یافت. استحکامات «پانزیش» در بخش جنوبی مانع از دسترسی مادیها به زیکرتو بود. از اینرو هنگامیکه «سارگن» به سوی دریاچه ارومیه وسیس زرینه رود میتازاند، شهرها و پایتخت «زیکرتو» سر به طفیان نهاده و او را برآن داشت که قبل از ادامه پیشروی شورش مناطق مزبور را آرام‌کند و پس از آن در مسیر شرقی دریاچه با «اورساری اورارتونی^{۳۶}» و متفق او «متاتی» در

31— Gizilbunda —

بخش کوهستانی واقع در مرزهای سرزمین «ماد» و «ماننا» توصیف شده که در تقسیم‌بندی کنونی به «قافلان کوه» معروف است. مراجعت شود به تاریخ ماد اثر دیوکونف ترجمه کریم کشاورز.

32— Zirdikka

33— Panzish

34— Wright

35— Tata - Uchay

36— Ursa - of - Urartu

مراغه مضاف دهد . در اسناد مربوط به لشکر کشی‌های «سارگن» از جزئیات وضع ساکنان و حکومتهای واقع در قسمتهای شمالی دریاچه ارومیه سخن بسیار بیان‌آمده است . در مدارک «اورارتونی» ذکری از مادیها نشده و تصور هم نمیشود که از ارتباط مادیها با اورارتونیها به استثنای یک مورد در منابع آشوری ذکری بیان‌آمده باشد .

پارسیها — در منابع آشوری به کرات از سرزمین «پارسو»^{۳۷} نام برده شده . استاد دوران فرمانروائی «شلما نصر سوم»^{۳۸} زاگرس را جزء محدوده متصرفاتی پارسیها مینامد ، مضافاً بر اینکه به ارتباط و همیستگی نزدیک آنان با «الابریا»^{۴۰} و «میسی»^{۴۱} (مشتای اورارتونی) و مانناها اشاره میکند . در سومنین لشکرکشی «شمشی آداد پنجم»^{۴۲} نشانه‌هایی از پارسیها در همسایگی مانناها یافت میشود و در فهرست «آداد نیراری سوم»^{۴۳} از روابط آنان با مانناها سخن بیان‌آمده است . از شواهد بدست آمده ابهام بیشتری در باب موقعیت آنان در دوران فرمانروائی «تیگلات پالسر سوم» وجود دارد . در الواح موجود از دوران فرمانروائی این پادشاه نیز اشاره‌ای به مانناها نشده است ،

37— Parsua

38— Shalmanaset III

39— Alaberia —

به نقل از «تاریخ ماد» اثر دیوگونف محدوده‌ایست در قسمت علیای زاب‌کوچک .

40— Meshta - Mesta - Messi - Missi

«مشتا» ، «مستا» ، «مسی» ، «میسی» ، چنانکه ملاحظه میشود نام این شهر در کتب مختلف به ترتیبی نوشته شده که بدان اشاره شده است . موقعیت جغرافیانی آن در نزدیکی «دریاچه ارومیه» یعنی «داش تپه» ، دوازده میلی شماره‌گربی میاندوآب ذکر شده . مراجعه شود به کتاب «ایران در عهد باستان» تالیف دکتر محمد جواد مشکور .

41— Shamshi - Adad V

42— Adad - Nirari III

و چنین استنباط میشود که مجموع لشکرکشیهای او متوجه ساکنان مستقر در زاگرس غربی بوده است.

سارگن دوم در هشتمین لشکرکشی خودکه بمنظور دست یابی به «پارسو» ترتیب داده شده بود میباشد که ابتدا از «الابریا» به منتهایی مسیر های رودخانه «زاب» کوچک رسیده و سپس با گذشتن از شهر «لاروت»^{۴۳} واقع در «الابریا» به «پارسو» دست یافته باشد . مسیر او بعد از دست یابی به «پارسو» درجهت «میسی یامشتا» که در نزدیکی میاندوآب قرار داشت ذکر شده است . در این مکان شاه به مردم «گیزیل بوندا» اجازه سکونت میدهد مشروط براینکه آنان مستقیماً زیرنظر صاحبمنصبان پارسائی و نظارت دولت آشور قرار گیرند . در گذشته نیز سارگن دوم در تدارک ششمین لشکرکشی خود اداره شهرهای مفتوحة ماننای را به ایالت «پارسو» سپرده بود . مجموع شواهد موجود حدود جغرافیائی «پارسو» را در حوزه رودخانه «گادار»^{۴۴} ، یعنی جائیکه امروزه جلگه های «سولدوز» و «اشنو» قرار دارند ذکر میکند . موقعیت جغرافیائی این محل عامل اصلی لشکرکشیهای آشور را کاملاً توجیه مینماید ، کما اینکه فرماندهان آشوری از این نقطه بعنوان پایگاه کلیه مناطق متصرفاتی «ماننا» و «گیزیل بوندا» را زیر نظر میگرفتند و همزمان خطوط ارتباطی منظمی را از طریق مغرب با آشور برقرار میساختند .

موقعیت جغرافیائی «پارسو» بعد از آغاز قرن هفتم در ناحیه جنوب غربی زاگرس ذکر شده است . «سناخریب» در هشتمین لشکرکشی خود به اتحادی پی برده بین حکومتهای «پارسو» و «انزان» ،

43— Laruete

44— Gadar

«الی پی» و «عیلام» و سرتاسر محدوده جنوب «ماهی دشت» برقرار بوده است. با یگانیهای «آشور بانی پال» از پیوستگی و ارتباط پارسوا با «هو بان نوگاش»^{۴۵} در عیلام و شهر «هیدالو»^{۴۶} که احتمالاً در مرکز رودخانه کارون قرار داشت یاد می‌کند. اگرچه جزئیات مدارک آشوری در تعیین دقیق حدود جغرافیائی «پارسوا» در جنوب غربی زاگرس بسیار ابهام‌آمیز است، لکن هیچگاه وجود این سرزمین را که در دوران پادشاهی «سناخریب» و «آشور بانی‌پال» در بخشی از همسایگی عیلام قرار داشته انکار نمی‌کند. در طی سالهای بعد به «پارسا» یا «پارسوا»^۱ سومی که در فارس واقع و زادگاه هخامنشیان بود پی‌می‌بریم. با استناد به توضیعات مذکور و مدارک موجود می‌توان نتیجه گرفت که ۱— «پارسوا» در زمان فرمانروائی «سارگن دوم» و احتمالاً آغاز پادشاهی «سناخریب» از شمال‌غربی به جنوب غربی تغییر مکان داده باشد. ۲— به احتمال قوی سه فرمانروائی با نام «پارسا»، «پارسا» در زاگرس تشکیل شده باشد.

شواهد بیشمار درباره مهاجرت پارسیان از حدود دریاچه ارومیه به فارس امکان این ادعا را فراهم می‌سازد. با توجه به جهات منطقی فرضیه فوق بنظر میرسد که در احتمالات جغرافیائی و جامعه شناسی محیطی صرفنظر از امکانات مذکور دخل و تصرفاتی اعمال شده باشد. مهاجرت طوایف از خطه «سولدوز- اشنو» درجهت جنوب‌شرقی و استقرار آنان در مرزهای فرمانروائی عیلام مشکلات فراوانی به همراه داشته است که از آنجمله باید: عبور آنان از جلگه‌های پرپیچ و خم، رویاروئی با بومیان سرخست که گاه ایرانیان تازه‌وارد کشاورز نیز در میانشان بودند و بالاخره منازعه مهاجرین

45— Huban - Nugash

46— Hidalu

باساکنان بومی مستقر در مرزهای عیلام را باید ذکر کرد. مدارک موجود فرضیه قابل توجهی در باب سه «پارسواش» یا سه گروه پارسیان ارائه میدهد که در زمانی تقریباً مشابه در مغرب ایران میزیستند. گروه اول در شمالغربی، گروه دوم در عیلام و آخرین گروه در فارس. بیشک شواهد مربوط به مهاجرت و حرکت پارسیان از شمالغربی به جنوبشرقی را باید بعنوان ظهور نوعی پدیده، تمدنی متشكل تلقی کرد.

در دوران فرمانروائی «سناخریب» و «آسورهادون» قدرت آشوریان در نواحی شمالغربی و جنوبشرقی رو به زوال می‌گذارد که در زمان «آشوربانیپال» بار دیگر مسترد میشود. در نتیجه معنو نام «پارسوا» در شمالغربی را از مدارک آشوری در قرن هفتم ق. م بایداز عدم آگاهی آنان نسبت به رویدادهای خطه شمالغربی ایران دانست. ظهور یک «پارسوا» دیگر در جنوبغربی پدیده‌ایست که میباشد بعد از مورد بحث قرار گیرد.

در قرن هفتم ق. م عیلام بصورت قدرت تهدید آمیزی در می‌اید و آشوریان را برآن میدارد که برتری سوق‌الجیشی جنوب غربی زاگرس را همواره مدنظر قرار دهند. از این‌رو عیلام مورد توجه خاص قرار میگیرد. در اینجا باید متذکر شد که علت راه‌یابی «پارسوا» به منابع آشوری نتیجه موضع جغرافیائی حساس‌آن میباشد که در جنوبغربی و مرز متصرفاتی عیلام و فارس قرار داشت. احتمالاً ساده‌ترین توجیه در باره‌سه گروه پارسیان ساکن در زاگرس میتواند براساس تعبیرات جدید از شواهد محدودی باشد که بدست آمده است.

«أسکیت‌ها»

بحث درباره این گروه به نحوی با مهاجرت اصلی ایرانیان

به داخل ناحیه کوهستانی زاگرس ارتباط حاصل میکند . اگر چه بنظر میرسد که اسکیت‌ها در هزاره اول ق.م نقش بسیار سهی در ناحیه غربی ایران ایفا کرده باشند و لکن درباره جزئیات این مطلب کمتر بحث و گفتگو شده است . حضور اولیه اسکیتها در این محدوده را حجاری متعلق به «آشورناسیرپال دوم» که از نیمه دوم قرن نهم ق.م بدست آمده به ثبوت میرساند اسناد موجود حکایت از آن دارد که اسکیتها از گذشته‌ای دورتر نیز در ناحیه زاگرس میزیستند ، مخصوصاً که اگر همین طایفه را مسئول راندن «کیمیریان^{۴۲}» به محدوده «اورارتونیها^{۴۳}» بدانند . اما از آنجاییکه تاخت و تازهای سارگن دوم به شمال ارومیه که در سال ۷۱۴ ق.م صورت گرفته و چون کوچکترین نشانه‌ای از اسکیت‌ها بدست نیامده ، شاید به واقعیت نزدیکتر باشد که نقش آنانرا صرفاً در حوادث اواخر قرن هشتم ق.م ، اگر چه بسیار محدود بررسی کنیم . بی‌تردید حضور آنانرا نباید مقدم بر زمانی دانست که در متون دوره فرمانروائی «آسورهادون» ذکر گردیده . هرودوت مسیر عبور اسکیت‌ها و دست یا بی‌آنان به زاگرس را چنین نقل میکند: «اسکیت‌ها با عبور از قفقاز و گذرگاه‌های کاسپین به محل مزبور قدم نهادند» . او از آنها بعنوان قومی مهاجم و غارتگر یاد کرده است . با استناد به توضیحات اخذ شده از متون «اومن^{۴۹}» در موارد جنگی غالباً

47— Cimirrai —

کیمیریها که آریائی نژاد و از اقوام سکائی بودند از سواحل دریای آزف از راه قفقاز به فلات ایران هجوم آوردند و در ساحل جنوبی بحر اسود ، در جوار سینوب و دهانه هالیس مستقر گردیدند . نقل از کتاب «ایران در عهد باستان» تالیف دکتر مشکور و کتاب «ایران از آغاز تا اسلام» تالیف دکتر رمان‌گیرشمن ترجمه دکتر محمد معین .

حدود متصرفاتی اورارتوبین سه دریاچه «وان» ، «ارومیه» و «گوگجه» ذکر شده است . مراجعته شود به کتاب تاریخ ایران در عهد باستان تالیف دکتر مشکور .

49— Omen

سه گروه اسکیتی ، ماننائی و مادی با یکدیگر ائتلاف میکردند . گرچه استقرارگاه قوم جنگجو اسکیتی در هیچ نقطه‌ای از زاگرس شناسائی نشده و لکن حدس زده میشود که آنان از شمال به این ناحیه قدم گذارده و فعالیتهای عمدۀ خود را در کوههای شمال‌غربی و مرکزی متمرکز کرده باشند . بنظر میرسد که «اسکیت‌ها» نقش عمدۀ ای در راه ایجاد یک نظام ایرانی در فلات غربی ایران بعده داشتند ، در معیاری کاملاً متفاوت با آنچه که تا آن زمان از سوی دیگر گروههای ایرانی اعمال شده بود . از این‌رو باید یادآور شد که اسکیت‌ها بی‌هیچ تردیدی دیرتر از دیگر گروههای نامبرده ایرانی به این منطقه قدم گذارده باشند .

کلیه مدارک مزبور یک تصویر جامع از نحوه مهاجرت و حضور ایرانیان در بخش‌های غربی ایران بدست میدهد . مرحله اول مهاجرت ایرانیان به همدان و دشت‌های اطراف آن به منظور در دست‌گیری قدرت مطلق که بعلت کثرت نفرات و برتری سپاهی‌گری با موفقیت روبرو شد . مسیر مهاجرت آنان از ناحیه شرقی ظاهراً با هیچ مانع طبیعی روبرو نشده و لکن در حرکتهای بعدی آنان به سوی غرب ایران به نظر نمی‌رسد که تسهیلات مشابه تکرار شود ، چه اینکه وجود سلسله کوههای الوند عبور آنانرا از فلات ایران بسوی بین‌النهرین باکنندی روبرو می‌ساخت . ایرانیان در مهاجرت‌های بعدی خود به مراکز زیرنفوذ آشوریان از جهات رویاروئی با بومیان و شرایط خاص جغرافیائی نقاط مزبور با مشکلات بیشتری روبرو می‌شدند .

از نظرگاه شماری تاریخی فرض براینست که آغاز این مرحله از مهاجرت در قرن نهم ق.م صورت گرفته ، زیرا که براساس منابع آشوری در تاریخ نامبرده فقط مادیها در دشت‌های شرقی الوند میزیستند . از این‌رو نتیجه میشود که کلیه این حوادث

اندکی قبل از ۹۰۰ ق.م بوقوع پیوسته باشد.

در مرحله دوم این مهاجرت که به نحوی با مرحله اول آن ارتباط حاصل میکند، مهاجرین در سه گروه مجزا به دشتهای همدان راه یافتند. در ناحیه غربی زاگرس مرکزی تعداد کمی از مادیها از طریق موانع الوند و در امتداد دو مسیر اصلی که به غرب می‌انجامید به حرکت درآمدند. آنان در حرکتهای بعدی خود در مسیر جاده خراسان با «الی پی»‌ها روپروردند، و در سراسر مرزهای این پادشاهی استقرار یافتند، و شهرهای «اسدآباد»، «کنگاور» و جلگه‌های «نهاوند» را برای سکونت پرگزیدند. از سوئی محتمل است که آنان در بخش‌های شمالی جلگه گاوه‌رود متصرف شده باشند، سپس برای رسیدن به غرب از بخش شرقی سندج گذشته، سرچشمه دیاله را که در جوار «کار-شاروکین» قرار داشت طی نموده و به نقطه موردنظر قدم میگذارند. احتمالاً مبدأ دست یابی آنان به ناحیه غربی الوند را می‌بایستی مقدم بر ۹۰۰ ق.م دانست، یعنی مقارن با زمانی که ایرانیان به دشتهای همدان وارد شدند. افزایش نفوذ مادیها در ناحیه غربی ایران همزمان با دوران «تیگلات پالس» و «سارگن دوم» درآشور بوده است، که بعدها در زمان «سناخریب» و «آسورهادون» به اوج میرسد. مقارن با افزایش قدرت مادیها در ناحیه کوهستانی زاگرس، گزارشات سالیانه «سناخریب» و «اسارهادون» دیگر اشاره‌ای به اقوام غیر آریائی ساکن در این محدوده یعنی «الی پی» و «حار حار» نمیکند. از این‌رو چنین استنباط میشود که در نتیجه فزونی قدرت این قوم آریائی در ربع قرن هفتم ق.م دیگر اقوام غیر آریائی در آنان جذب و بتدریج معدوم شده باشند.

نحوه پخش و گسترش ایرانیان در شمال‌غربی به‌این ترتیب

ذکر شده است ، آنان باعبور از امتداد موانع الوند به جلگه های زرینه رود رسیده و از آن پس به حوزه دریاچه ارومیه دست یافتند . به احتمال قوی آنها با دیگر دستجات ایرانی که از طریق میانه به این محدوده قدم میگذارند برخورد کردند . حوادث مذبور میباشیست که در قرن نهم ق.م بوقوع پیوسته باشد ، زیرا نشانه هایی از «پارسوا» در ناحیه «سولوز-اشنو» بعنوان یک پادشاهی مستقل ذکر شده ، باضافه نام تنی چند از فرمانروایان «ایرانی-ماننائی» که همزمان با حکومت «شلمانصر سوم» در قرن نهم ق.م میزیسته اند . مدارک موجود از پارسیها و مادیهای ساکن رضائیه نامی نمی بینند و لکن قدرت «اورارتوئیهای» مستقر در رضائیه و مراغه را آن چنان توصیف میکنند که بی هیچ تردیدی قومی را یارای مقابله با آنان نبوده است . درباره قوم ماننائی نیز شواهدی داریم که از مقاومتهای سر سختانه آنان در مقابل تازه واردین سخن میگوید و اضافه میکند که این قوم تا زمان سرنگونی آشور کماکان در ایران توانست هویت خویش را حفظ نماید . بعدها متون «اومن» از چگونگی به زیر سلطه درآمدن آنان یاد میکند . اسناد مکشفه تفاوت های بسیاری را در سیستمهای سیاسی و فرهنگی مانناء های قرن هفتم ق.م و آن دسته که در دوران «سارگن دوم» میزیستند ارائه میدهد .

در ناحیه شمال غربی و مرکزی زاگرس کثرت نفرات اسکیتی باعث پیوسته آوردن اختلالاتی در نظم سیاسی فرمانروایان آشوری خصوصاً «آشور بانیپال» و «واسارهادون» میشود . جنگجویان متعدد با ایرانیان که از شمال آمده بودند برای اولین بار در قرن نهم ق.م در محدوده فوق جای گرفتند و بعدها آنان را در نبرد با مانناء ها یاری بسیار دادند . بسط نفوذ ایرانیان در بخش های جنوب غربی زاگرس به علت کمبود مدارک هنوز کاملاً به ثبوت نرسیم و لکن

بنظر میرسد که استقرار این گروه (ایرانیان) در ناحیه نامبرده به منظور حفظ توازن با رویدادهای که در بخش‌های شمال‌غربی صورت میگرفت انجام شده باشد. عامل مزبور را بریدگیها و ناهمواریهای بیش از حد این ناحیه تأیید میکند. در مرزهای غربی الوند بروجرد قرار داشت که بسیار سهل الوصول مینمود، بر عکس در بخش غربی زاگرس کوهها و موانع طبیعی صعب‌العبور بین بروجرد و خرم‌آباد مشکلات بسیاری ایجاد میکرد.

فرمانروائی عیلام بعنوان مهم‌ترین و نیرومندترین قدرت متمرکز در خطة زاگرس محسوب میشود، که از نظر مقایسه با دیگر حکومتهای غیر ایرانی این سرزمین در معیاری کاملاً متفاوت سنجیده میشود. این پادشاهی تا زمان «آشوربانیپال» دوام یافت و همواره مشکلات مرزی و جغرافیائی خود را به کمک نیروی سیاسی حل نمود. در آغاز قرن هفتم ق.م گروه کثیری از ایرانیان به بخش مرکزی زاگرس غربی راه یافتند. جابجایی گروه مزبور بمنظور زیست‌نظر داشتن مسیر جنوب غربی صورت گرفت که از ماهی دشت و جلگه شاه‌آبد شروع شده و احتمالاً به لرستان عیلام (پشتکو) می‌انجامید. «الی‌پی‌هائی» که در این منطقه سکونت داشتند توانستند راه را بر ایرانیان به بندند. عدم موفقیت الی‌پی‌ها از ایرانیان ناشی از قطع پشتیبانی آشوریان از آنان بود که منتهی به برتری قدرت ایرانیان در ناحیه جنوب غربی زاگرس شد.

قدرت عیلام در فواصل سالهای ۶۲۴-۶۳۹ ق.م بوسیله «آشوربانیپال» درهم شکسته شد و از آن پس نقل و انتقالاتی در بقایای دیگر قدرتهای سیاسی منطبقه بوجود آمد. تغییرات مزبور به منظور اعمال سیاست توسعه‌طلبانه آشوریان در ناحیه غرب ایران صورت گرفت. مهاجرت‌های دستجات ایرانی به این خطه کوhestانی